

اگر حرمت زبان در میان نبود، باز هم سکوت می کردم!

طبق معمول امروز صبح نیز سری به چند سایت اینترنتی افغانی زدم. این کار عادت روزانه من شده است. و از آن پیشمان نیستم، زیرا در هر حالت انسان چیز هائی از محتویات متنوع و متفرق آن ها می آموزد. انسان در اینترنت تنها سخنان ناب و نادر و لطیف و ظریف ارباب فضل و دانش را نمی خواند، و با افکار والای شخصیت های مهم کشور و جهان آشنائی حاصل نمی کند و از اخبار روز مطلع نمی شود و از خواندن داستان های جالب و آموزنده کیف نمی کند، بلکه، اگر دقیق و کنجکاو و کمی باهوش و نکته دان باشد، حتی از سخنان ناباب و بیهوده و هرز و هدر یاهو گویان بی ادب نیز، همانگونه که "لقمان" حکیم فکر می کرد و می گفت، می آموزد و رهنوشه ای می گیرد.

از لقمان پرسیدند: "ادب را از که آموختی؟" گفت: "از بی ادبان!" شیوه ای را که لقمان برای آموختن اختیار نموده بود، تنها شیوه آموزش و کسب معرفت و درک باریکی های زندگی در یک اجتماع و تعیین و تفریق حق و حقوق خود و دیگران و مفید بودن در یک جامعه و شناخت مردم و خوب و بد، نیست. آموزش هزاران راه و وسیله دارد. آموختن از آمدن بهار و رفتن زمستان و برگ درآوردن درختان بعد از عریان شدن جبری آن ها در ماه های خزان و قبل از سردی هوا، که پیامی است برای تلاش پیگیر و مستمر برای زنده ماندن و تن دادن به قانون زیستن و شدن، و شدن برای بودن، تا حیات باقیست؛ و بالا رفتن مکرر حشره ای از دیواری، بعد از هر بار افتادن به زیر، بعد از بالا رفتن تا حدودی و باز افتادن و باز... و آموختن از گفتار و رفتار بجا و بیجای صد ها و هزاران انسانی که در قید حیات هستند، یا با ما و با جهان وداع کرده اند؛ و آموختن از این که بخردان، با سکوت متفکرانه و بعضاً حزن انگیز خویش هزاران راز نهفته و ناگفته را زمزمه می کنند و بی خردان با کله های خالی، با هیاهو و طبل و سرنا پرده های گوش ها را می درند و خاطر ها را می آزارند؛ و بالاخره این که هر که هر چه گفت، در هر جایی و در هر زمانی، نمی تواند با واقعیت مقرون و با حقیقت همراه باشد و...

مثال روشن در این خصوص، در افشانی های استاد هاشمیان در درجه نظریات سایت افغان جرمن است پیرامون کلمه "در" و "در"، و یک اصطلاح بسیار معمول، ولی نه چندان خوشایند در میان غالب هموطنان عوام ما، یعنی "در" که مردمان شریف و عزیز هرات به آن، اگر فراموشم نشده باشد، "چسکی" می گویند، که با بی میلی و از روی ضرورت، تنها برای این که ببینیم اندازه سواد این استاد زبان و ادبیات و اندازه معلومات آفاقی وی از زبان و فرهنگ کشور خودش در چه حدی است، مجبور پرداختن به آن شده ام.

به ترتیب، شروع می کنم از "در"، بعد می پردازیم به "در" و در آخر کمی هم به صورت سوم آن که در بالا بیان شد: - در، در زبان دری/فارسی دارای معانی زیادی است، اما معانی معمول و مروج آن در این زبان به دو صورت و با سه معنی به کار می رود؛ صورت اول در هیئت اسم و به معنی "دروازه است. به گونه مثال: در مسجد است نه می توان سوخت و نمی توان فروخت؛ یا: یک در بسته، هزار در باز؛ یا: در به تو گویم، دیوار تو بشنو؛ و یا: چون سیف به در انوشیروان آمد یک سال بر در او بماند، یعنی یک سال تمام نتوانست به دربار انوشیروان راه پیدا کند و... در چهار مثالی که ذکر شد، "در" همان "دروازه" است.

صورت دوم نیز در هیئت اسم است، ولی به معنی دربار؛ به گونه مثال: مردمان هیاطله به در فیروز بسیار گرد آمدندی... در این جمله در، دربار معنی می دهد؛ نه دروازه یا درگاه!

و بالاخره صورت سوم آن "حرف اضافه" است، که مرحوم علامه دهخدا در فرهنگ بزرگ خویش پیرامون آن نوشته می کند: "ظرفیت را رساند خواه مکانی و خواه زمانی، و آن یا حسی و واقعی است و یا فرضی و عقلی. کلمه ارتباط است به معنی درون و میان و درمیان و فی و مابین... چند نمونه: بسا که مست در این خانه بودم و شادان!؛ یا: در این مملکت گر بگردی بسی - پریشانتر زما نیابی کسی...؛ و یا: به گیتی در ز خوبی ها و زشتی... در این توضیحات غیر از تشریح کمی جامع تر در مورد معنی "در" غرضی خاصی نهفته نیست. اما پیرامون دو شکل دیگر ترکیب حروف "د" و "ر" که تلفظ آن با تلفظ "در" تفاوت دارد، چرا!؟

اول؛ این که: در نه طلاست و نه جواهر! برای این که طلا فلز است و جواهر (جمع گوهر/جوهر) سنگ های قیمتی و اصطلاحاً همه آنچه که در آن ها طلا و سنگ های قیمتی مانند الماس و زمرد و لعل و یاقوت و لاجورد و فیروزه و مروارید و... به بکار رفته باشد، یا به اصطلاح مردم افغانستان زیوراتی که از طلا و از یکی، یا چند

گونه از این سنگ ها برای زیب و زینت سر و دست و بازو و گوش و گردن و سینه و پای زنان، و در برخی موارد و برخی از کشور ها، برای زیب و زینت دست و بازو و سر و گوش و گردن و سینه و پای مردان توسط زرگرها ساخته شده باشد، می باشد.

این سنگ ها، و بعضی که از قلم مانده اند، همه را گوهر/جوهر یا "حجر کریمه"، و در جمع "احجار کریمه" می نامند. دُر با آن که از نظر جنسیت، و از نظر شیمیایی در زمره احجار کریمه به شمار نمی رود، ولی چون در ساختن "زیور" همراه با احجار کریمه به کار برده می شود، فقط به همین دلیل، در جمله احجار کریمه شمرده می شود.

طلا و مروارید (دُر) از نظر رنگ هم فرق دارند؛ طلا بیشتر دارای رنگ های زرد، زرد کاهی و رنگ سرخ می باشد، و مروارید بیشتر دارای رنگ سفید روشن، در برخی موارد دارای رنگ سیاه و به شکل بسیار کمیاب رنگ های زرد روشن است. از همه این ها گذشته طلا از معادن بدست می آید، در حالی که منبع تولید مروارید نرم تنانی است که در آب زندگی می کنند. خلص مطلب این که دُر، خلاف نظر استاد هاشمیان طلا نیست و طلا نامیدن آن اشتباه فاحش، یعنی آشکار است!

موضوع قابل ذکر دیگر این است که، جمع جوهر یا گوهر در زبان دری/فارسی، جوهر است. ما در زبان دری/فارسی مانند زبان عربی جمع را جمع نمی بندیم. آنچه در گذشته ها نوشته می شد یا رواج داشت، غلط بود و غلط است؛ که آرام آرام مصطلح شده بود و تا امروز مردم ما، از عوام تا خواص همین غلط مصطلح را پیوسته به کار می برند، چیزی که یک استاد زبان، که خود را مجرب و تعلیم دیده دانشگاه های مدرن دوران می خواند، باید آن را بداند و آن را در هیچ صورت به کار نبرد! زبان ما ارچند تعداد معتناهی از کلمات آن عربی می باشد، دری/فارسی است؛ نه عربی!!

نکته دیگر این است که لقب سلاله درانی "دُر درانی" نیست؛ بلکه تنها "درانی" است. لقب احمد شاه بابای کبیر نیز "دُر درانی" نبود، بلکه "دُر دران" بود، یعنی دُر کیاب و بی نظیری که در میان درهای دیگر ارزشی مضاعف یا فوق العاده دارد! از صفتی "درانی" در ترکیب "دُر درانی" چنان فهمیده می شود که لقب یا صفت درانی قبل از به اصطلاح تاج پوشی احمد شاه بابا وجود داشته است، درحالی که چنین نیست و این لقب یا صفت در همان روز انتخاب احمد شاه بابا به وی داده شد، که تنها جزء دوم آن، یعنی تنها صفت "درانی" به لقب سلاله ابدالی افزوده شد و تعمیم یافت.

بهتر است نوشته استاد هاشمیان یکبار دیده شود، تا گفته نشود که آنچه ما می گوئیم بهتان است - یا از روی دشمنی و در نتیجه غرض. استاد نوشته می کند: "سومی بمعنی طلا و جواهرات و یکی از القاب سلاله درانی دُر درانی بود."

و اما در باب صورت استعمال اصطلاح "دُر" در کشور ما. همانطور که یاد شد نمی خواستم در این زمینه چیزی بنویسم، اگرچه مربوط به فرهنگ و زبان ماست و هر چه به فرهنگ و زبان ما مربوط می شود و نیاز به تشریح و تفسیر دارد، باید گفته شود؛ ولی از آن جایی که فهمیده شود که این استاد به چه اندازه از زبان و فرهنگ جامعه خود بی خبر است، و از آن جایی که نمی خواهیم آنانی که در خارج به دنیا آمده اند یا از فرهنگ و زبان خود به درستی اطلاع ندارند، به القاب و مدارک چنین استادانی فریب بخورند و سنگ را جای زر بگیرند، خود را ناگزیر دیدیم تا یکی دو نکته در این باره نیز اضافه کنیم. استاد هاشمیان می نویسد: "دومی در بمعنی صدای بادی که از طریق امعا صادر میشود، مثلا میگویند "دُر زد".

در این خصوص سه نکته قابل دقت و ذکر است:

1- امعاء لغتی است عربی که وارد زبان دری/فارسی شده است و خلاف یک تعداد زیادی از لغات عربی که "همزه" آن ها در زبان دری/فارسی بعد از گذشت زمان های زیاد دیگر مورد استعمال ندارند، از جمله لغات عربی هستند که همزه آن ها را نمی شود حذف کرد، زیرا همزه این لغات جزء جدائی ناپذیر آن ها می باشد، مانند: انشاء، در انشاء الله؛ جزء، که به معنی قسمتی، تکه ای، بخشی و یا پاره ای از چیزی به کار می رود؛ یا سوء، در سوء استفاد و سوء ظن؛ و مبداء، که با گذاشتن همزه بعد از حرف "الف" صدای این حرف را کوتاه و تلفظ این لغت را شبه "مبده"، که تلفظ صحیح آن است، می سازد، باید، در رسم الخط زبان دری، همیشه با "ء" نوشته شود. خصوصاً حال، که استاد هاشمیان و یک تعداد رفقایش میان فارسی و دری تفاوت می گذارند! یا زنگی زنگ باشید، یا رومی روم؛ به یک عقیده نمی توان هم کافر بود و هم مسلمان!

ایرانی ها، باوجود کوشش هائی در دوره های پسین برای از بین بردن همزه پایانی و همزه میانی از رسم الخط فارسی، حاضر نیستند همزه یک تعداد از لغات عربی را که اصلاً بدون همزه نباید نوشته شوند، از بین ببرند، زیرا برخی از لغات عربی هستند که همزه پایانی یا همزه میانی آن ها اگر حذف شود، اختلالاتی آوانی پیدا می

کنند؛ چون: صائب، مرئی، اسرائیل، عزرائیل، سائل و...، و لغاتی که قبلاً به مثابه مثال یاد نمودیم. و نظر به علل دیگر.

نوشتن این کلمات با دو "ی"، مانند: مری، اسرائیل، عزرائیل، و یا "ی" بجای همزه، مانند: صایب، سایل و... چون آوای اصلی کلمه را مغشوش می سازد، غلط بی چون و چراست؛ زیرا همزه در این لغات، هرچند صدای آن به خوبی و به طور شایان شنیده نمی شود، دارای آوای است مخصوص به خودش. بناءً وقتی که همزه از خود صدا و حرکت دارد، و جزء جدا ناشدنی یک لغت است، ما نباید صدای آن را به "ی" تغییر دهیم، که دارای صدای متفاوت با صدای همزه می باشد - و نباید آن را از لغتش جدا کنیم! تفکیک آوازهای بعضاً بسیار ظریف حروف را با سمبول های فوننتیک زبان انگلیسی (یا حروف زبان های دیگر، که به تماماً معنا صدای همزه را داشته باشند)، از نظر صوت و سمع بهتر می توان قابل درک و فهم ساخت. منباب مثال: برای نشان دادن صدای همزه روی کرسی "ی" در کلمه "شی" یکی از زبان شناسان و استادان ادب فارسی از حرف "ø" زبان لاتین (sheyø) استفاده نموده است. چرا این شخص چنین کاری را کرده است؟ چون در خط فارسی علائم و نشانه های کافی برای نشان دادن صدا های گوناگون و متنوع و بعضاً بسیار ظریف و دشوار و مشابه به هم - یا از لحاظ شباهت نزدیک به هم - وجود ندارد. به طور مثال: برای نشان دادن تلفظ حرف "A" در لغت "CAT" - گربه - ما چه می کنیم؟ آن را با فتحه می نویسیم. این کار برای نشان دادن تلفظ تقریباً پوشیده و نهایت ظریف این حرف در این کلمه صحیح و رسا نیست، زیرا حرف "A"ی این کلمه دارای صدائی است، غیر از آنچه ما آن را با فتحه می نویسیم.

خود انگلیس ها تلفظ درست این حرف را به کمک یکی از نماد ها، یا یکی از حروف فوننتیک این زبان، یعنی با علامت "æ"، که نشان دهنده آوای دقیق و مشخص حرف "A" در کلمه "CAT" است، نشان می دهند. همچنان "A" دوم شامل در لغت "AWAY" را خلاف "A" اول آن، که در رسم الخط ما معمولاً با علامت حرکت فتح نوشته می شود، با نشانه "ə" می نویسند. و خیلی از آوازهای لطیف و ظریف یا نازک دیگر را که ما هرگز قادر نخواهیم بود با استفاده از "زیر" و "زیر" و "پیش"، صوت و آهنگ اصلی و کامل و بی عیب آن ها را اداء کنیم استادان زبان و ادب ما، آنانی که در واقع مسئول یافتن راهی برای پیدا کردن آوا های باریک و ظریف و پیچیده یک تعداد زیادی از حروف و کلمات در زبان ما هستند، **بخصوص برای تدوین بی عیب لغتنامه ها**، با تأسف نه در گذشته به این موضوع مهم توجه نشان داده اند و نه امروز بدان عنایت می کنند؛ بلکه زیاده تر خود را با توضیح مثلاً معنا های کلمه "مركب"، یا لغت بی معنای "در" و...، که معنی آن ها از قبل برای همه معلوم است، مصروف می سازند!

اگر پرسیده شود که تلفظ شائسته و دقیق کلمات "که" و "مه" (کوچک و بزرگ) را چگونه باید نوشت؟ خواهند گفت: با علامت کسره بر زیر هر دو "ه"؛ درحالی که تلفظ این دو کلمه چیزی بین "که"، حرف ربط، و "که"، "کاکه" می باشد، که تنها با استفاده از سمبول حرف فوننتیک "ə"، مثلاً، می تواند صدای دقیق آن را اداء کرد!

2- نفع شکم و باد تولید شده در روده های انسان ها، تا جایی که به ساختمان بیولوژیکی انسان ها تعلق می گیرد، از روده ها خارج نمی گردد، بلکه از جای دیگر خارج می شود، که از خود نام دارد - معنی امعاء که جمع "معی" است، روده هاست، نه آن جای دیگر!

3- اصطلاح مورد نظر با افعالی مانند "رفتن" و "زدن" و "کردن" با ترکیب با یک تعداد کلمات دیگر ساخته می شود. افعال رفتن و کردن را، که زیادتیر گفته و شنیده می شود، می توان بدون ترکیب سائر کلمات نیز با آن استعمال کرد، ولی استعمال آن بدون سائر کلمات و تنها با فعل "زدن" چیزی است، که تنها از زبان استاد هاشمیان می شنویم!

استعمال فعل "زدن" با اصطلاحی که استاد هاشمیان توضیح آن را مشتاقانه ضروری دانسته اند، مانند آن است که کسی به جانی گوش کردن یا گوش دادن و یا گوش گرفتن بگوید: گوش زدن؛ یا بجائی صبر کردن بگوید: صبر زدن؛ یا بجائی احتیاط کردن بگوید: احتیاط زدن؛ و یا بجائی گم کردن بگوید: گم زدن!

خلص کلام، اگر فهم استادان و ادیبان ما از زبان ما چنین باشد که هست، ما بیسوادان را نباید ملامت کرد، اگر معنی بیت "چون سلاحش هست و عقل نه ببند/دست او را ورنه آرد صد گزند" را به درستی نفهمیده و "عقلش نه (ببند) را" عقلش نببند" بنویسیم!

در اخیر می خواهم یک نکته را اضافه کنم؛ از آقای "پارتو"، یک اندیشمند ایتالیائی، که می گفت: **"بجای مبارزه علیه انتقاد ها از آن ها استفاده کنید!"** - و خود را بسازید...